

نسل‌کشی در غزه: سیرک بورژوازی

به رسمیت‌شناسی فلسطین



Le conflit arabo-juif en Palestine

L'aggravation du conflit arabo-juif en Palestine, l'accentuation de l'orientation anti-britannique du monde arabe qui pendant la guerre mondiale fut un pion de l'impérialisme anglais, nous a déterminé à envisager le problème juif et celui du mouvement nationaliste pan-arabe. Nous essayerons cette fois-ci de traiter le premier

communauté parlant un dialecte judéo-espagagnol, alors que ceux émigrés en Pologne en Russie, en Hongrie, etc., parlent le dialecte judéo-allemand (Yiddish). La langue hébraïque qui reste pendant cette époque la langue des rabbins fut tirée du domaine des langues mortes pour devenir la langue des juifs de Palestine avec le mouvement nationaliste juif actuel

تصویر بالا غزه، تصویر پائین نشریه بیلان ۱۹۳۶

صدای انترناسیونالیستی

توحش وصف‌ناپذیری در غزه جریان دارد. گرسنگی، بمباران، کشتار و خون، چهره‌ی واقعی جهانی را برملا می‌سازد که در آن قدرت و سرمایه، زندگی میلیون‌ها انسان را بی‌رحمانه قربانی اهداف خود می‌کنند. بربریتی عریان و هولناک که نه قلم توان ترسیم آن را دارد و نه واژه‌ها ژرفای فاجعه را می‌تواند بیان کند. آنچه امروز در غزه می‌گذرد، صرفاً یک فاجعه انسانی نیست، بلکه تصویری عریان از توحش نظام سرمایه‌داری است، نظامی که بی‌رحمانه‌ترین جنایات را بی‌پروا برای بشریت ارائه می‌دهد. این بربریت، پرده‌ی فریبده‌ی تمدن و بشردوستی سرمایه‌داری را دریده و چهره‌ی واقعی نظامی را آشکار کرده است که بر جنگ، نسل‌کشی، ویرانی و خشونت بنا شده است. اسرائیل، با تکیه بر پیشرفته‌ترین فناوری‌های جنگی که محصول مشارکت کشورهای پیشرفته صنعتی است، دست به کشتاری سازمان‌یافته زده و در کنار آن، گرسنگی را به سلاحی برنامه‌ریزی شده برای نسل‌کشی بدل ساخته است.^۱

در سپتامبر ۲۰۲۵، ده کشور شامل: فرانسه، بریتانیا، استرالیا، کانادا، بلژیک، پرتغال، لوکزامبورگ، مالت، موناکو و آندورا، فلسطین را به عنوان کشوری مستقل به رسمیت شناختند. بدین ترتیب، از میان ۱۹۳ کشور عضو در لانه‌ی دزدان (سازمان ملل)، تاکنون ۱۵۷ کشور فلسطین را به رسمیت شناخته‌اند.^۲ دولت‌های اصلی غربی که به تازگی و بیشتر به طور نمادین این اقدام را انجام داده‌اند، اعلام کرده‌اند هدفشان کمک به احیای روند صلح میان فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها و پیشبرد «راه حل دو کشوری» است.

^۱ برای اطلاع بیشتر به مقاله «نسل‌کشی در غزه، محصول توحش سازمان‌یافته سرمایه‌داری جهانی».

^۲ وزارت امور خارجه فلسطین.

واقعیت این است که نسل کشی غزه در خلأ رخ نمی‌دهد، بلکه ریشه‌های مادی آن را سرمایه‌داری انحطاط یافته مهیا کرده است. این نارضایتی از سیاست‌های طبقه‌ی حاکم هم زمان با افزایش روزافزون بی‌اعتمادی به رسانه‌های رسمی در کشورهای دموکراسی‌های غربی همراه شده است. به خصوص خطری که بورژوازی، در این کشورها، احساس می‌کند این است که این خشم و نارضایتی از مرز صلح‌طلبی صرف فراتر رفته و به سمت یک جهت‌گیری طبقاتی حرکت کند. از همین‌رو بورژوازی دموکرات می‌کوشد با نمایش چهره‌ای صلح‌طلب و بشردوستانه، اعتراضات را از مسیر طبقاتی منحرف کرده و در کانال‌های بورژوایی مهار کند. در عین حال، این به رسمیت شناسی اخیر برخی دولت‌های اصلی غربی از کشور فلسطین، نه اقدامی بشردوستانه، بلکه بخشی از رقابت‌ها و تنش‌های امپریالیستی در خدمت منافع امپریالیستی خود آنها نیز هست.

در چنین بستری، همان سرمایه‌داری جهانی و همان دولت‌های بورژوایی که زمینه‌ساز نسل کشی در غزه بوده‌اند، هم زمان با مانورهای دیپلماتیک و به رسمیت شناسی‌های نمایشی می‌کوشند خود را از مسئولیت این جنایت مبرا نشان دهند و در هیأت صلح‌طلب و بشردوست ظاهر شوند. به رسمیت شناسی فلسطین از سوی این دولت‌ها چیزی جز یک نمایش سیاسی نیست؛ آن‌ها فلسطین را روی کاغذ «کشور» می‌نامند، در حالی که نسل کشی بی‌وقفه ادامه دارد. چنین شناسایی‌های صوری نه برای کاهش درد و رنج مردم فلسطین، بلکه برای باز تولید مشروعیت همان نظمی است که بربریت اسرائیل را ممکن ساخته است.

ما ابتدا بر پایه‌ی معیارها، استانداردها و کارکردهای یک دولت بورژوایی نشان خواهیم داد که چرا تحقق «کشور فلسطین» در عمل بسیار دشوار و در بهترین حالت صرفاً نمادین خواهد بود، و چرا این به رسمیت‌شناسی‌ها هیچ یک از رنج و ستم مردم فلسطین نخواهد کاست. حتی اگر چنین کشوری تشکیل شود، تفاوتی ماهوی با دیگر دولت‌های بورژوایی نخواهد داشت و همچون آن‌ها در نقش یک دولت سرکوبگر عمل خواهد کرد. در نهایت نشان خواهیم داد که مسئله‌ی فلسطین نه در چارچوب دولت‌سازی بورژوایی، بلکه تنها در افق سوسیالیسم قابل حل است.

در چارچوب نظام سرمایه‌داری، حداقل معیارها، استانداردها و کارکردهایی که بتوان بر اساس آن یک منطقه جغرافیایی را کشور بورژوایی قلمداد کرد، در کنوانسیون مونته‌ویدئو (۱۹۳۳) تدوین شده است. طبق ماده ۱ کنوانسیون مونته‌ویدئو، یک دولت باید چهار ویژگی اصلی داشته باشد:

۱. جمعیت دائمی: وجود جمعیتی که به طور مستمر در قلمرو زندگی می‌کنند.
۲. سرزمین مشخص: قلمرویی مشخص که تحت کنترل دولت باشد.
۳. دولت (حاکمیت سیاسی) مؤثر: توانایی اعمال حکومت و اجرای قوانین در داخل قلمرو خود.
۴. توانایی ورود به روابط بین‌المللی: قابلیت مذاکره، عقد قرارداد و تعامل با دیگر دولت‌ها را داشته باشد.

با در نظر گرفتن این معیارها، تشکیل کشور فلسطین حتی با وجود سطح بالای شناسایی بین‌المللی با موانع جدی رو به رو است. نخست آنکه فلسطین فاقد مرزهای بین‌المللی مورد توافق است. تشکیلات خودگردان تنها بر حدود ۴۰ درصد از کرانه‌ی باختری کنترل دارد؛ غزه نیز با زیرساخت‌های ویران، تحت اداره‌ی حماس و درگیر جنگی ویرانگر است، در حالی که عملاً تحت محاصره و اشغال اسرائیل قرار دارد. به بیان دیگر، فلسطین کنترل کامل بر قلمرو خود ندارد و اسرائیل آشکارا تهدید کرده است که کرانه‌ی باختری را ضمیمه خواهد کرد. افزون بر این، فلسطین نه پایتخت تثبیت شده دارد، نه ارتش، و نه یک دولت کارآمد بورژوایی. حتی همان انتخابات بورژوایی پارلمانی و ریاستی نیز آخرین بار در سال ۲۰۰۶ برگزار شده است. مسئله‌ی آوارگان فلسطینی که در خارج از غزه و کرانه‌ی باختری آواره هستند، چگونه خواهد بود؟

با توجه به معضلات یادشده، این شناسایی‌ها بیش از آن که به معنای تشکیل واقعی یک کشور فلسطینی با ساختاری مشابه دیگر دولت‌های بورژوایی باشند، صرفاً جنبه‌ای نمادین دارند. به عبارت دیگر، نه از رنج و ستم فلسطینیان خواهند کاست و نه مانع نسل‌کشی کنونی یا نسل‌کشی‌های آتی خواهند شد. از سوی دیگر، «راه حل دو کشوری» که ظاهراً به عنوان طرحی برای برقراری صلح میان اسرائیل و فلسطین مطرح می‌شود، تشکیل دولتی فلسطینی در کرانه‌ی باختری و نوار غزه با پایتختی در بیت‌المقدس شرقی را در نظر دارد. اما اسرائیل از سال ۱۹۶۷ بیت‌المقدس شرقی را اشغال کرده، آن را به خاک خود ضمیمه ساخته و کل شهر بیت‌المقدس (اورشلیم) را پایتخت یکپارچه و ابدی خود اعلام کرده است.

ترامپ با به رسمیت شناختن کشور فلسطین از سوی متحدان خود مخالفت کرد و برای جلوگیری از حضور محمود عباس، ویزای او و دیگر مقامات فلسطینی را لغو یا تعلیق نمود. او قبلاً «طرح ریویرا» ارائه داده بود، الان اخیراً طرح صلح دیگری پیشنهاد داده است.^۳ ایالات متحده اقدام متحدانش در به رسمیت شناختن کشور فلسطین را صرفاً اقدامی نمایشی توصیف کرده و آن را رد کرده است. سخنگوی وزارت خارجه‌ی آمریکا در این باره اظهار داشت:

"تمرکز ما همچنان بر دیپلماسی جدی است، نه ژست‌های نمایشی. اولویت‌های ما روشن است: آزادی گروگان‌ها، امنیت اسرائیل و صلح و رفاه برای کل منطقه که تنها بدون حماس امکان‌پذیر است."^۴

نتانیا‌هو، این جنایتکار جنگی، در واکنش به به رسمیت شناختن فلسطین توسط هم‌پیمانان غربی خود تأکید کرد که در برابر فشارهای کشورهای غربی و عربی عقب‌نشینی نخواهد کرد و مدعی شد که کشور فلسطین هرگز تشکیل نخواهد شد. او در این باره اظهار داشت:

^۳ ترامپ پیش‌تر «طرح ریویرا» را مطرح کرده بود؛ براساس این طرح، آمریکا مالکیت بلند مدت غزه را در اختیار می‌گرفت و تشکیلات خودگردان فلسطین نقشی در اداره‌ی آن نداشت. اخیراً طرح صلح دیگری از طرف آمریکا پیشنهاد شده که خلاصه‌اش چنین است: حماس باید سلاح‌های خود را زمین بگذارد و هیچ نقشی در مدیریت غزه نخواهد داشت؛ تمامی گروگان‌ها، چه زنده و چه اجساد، در مقابل آزادی صدها زندانی فلسطینی تحویل داده می‌شوند. نوار غزه غیرنظامی خواهد شد و اداره‌ی آن به یک «کمیته‌ی فلسطینی تکتوکرات و غیرسیاسی» سپرده می‌شود. همچنین یک «هیئت صلح» بین‌المللی به ریاست دونالد ترامپ بر امور غزه نظارت خواهد داشت و تونی بلر، نخست‌وزیر پیشین بریتانیا، از جمله اعضای این هیئت خواهد بود. در این طرح مسیر برای تشکیل یک دولت فلسطینی در آینده باز گذاشته شده است، در حالی که نتانیا‌هو تأکید کرده است که اسرائیل از غزه خارج نمی‌شود و او اصلاً با تشکیل کشور فلسطین موافقت نکرده است.

^۴ گاردین.

"پیام دیگری برایتان دارم: این اتفاق نخواهد افتاد. کشوری به نام فلسطین در غرب رود اردن تأسیس نخواهد شد."^۵

نتانیاهو سال‌ها است که مانع تأسیس کشور فلسطین شده و در واکنش به اقدام برخی کشورها در به رسمیت شناختن فلسطین تهدید کرده است که روند شهرک‌سازی در کرانه‌ی باختری را نه تنها ادامه خواهد داد، بلکه چند برابر خواهد کرد. واقعیت این است که برخلاف ژست‌های دموکراسی‌های غربی، نتانیاهو تنها حرف نمی‌زند بلکه عمل می‌کند و می‌داند که بدون حمایت جهان سرمایه‌داری، قادر به پیشبرد اقدامات جنایتکارانه‌ی خود نبود. او در این باره اظهار داشت:

"ما این اقدامات را با اراده‌ای قاطع و تدبیری سنجیده پیش برده‌ایم. افزون بر این، شهرک‌های یهودی در یهودیه و سامره (کرانه باختری) را دو برابر کرده‌ایم و این مسیر را همچنان ادامه خواهیم داد."^۶

گیدئون ساعر، وزیر خارجه اسرائیل، می‌داند که به رسمیت شناختن فلسطین توسط کشورهای غربی تنها ژستی نمایشی است و اظهار داشت که اسرائیل به اقدامات خود ادامه خواهد داد؛ به عبارت دیگر، به نسل‌کشی و دیگر جنایات خود ادامه خواهد داد. او تأکید کرد که دوستان ما، به‌ویژه آمریکا، در کنار ما خواهند بود و جاودانگی اسرائیل هرگز دروغ نخواهد بود. وی در این باره اظهار داشت:

^۵ لموند.

^۶ نتانیاهو.

"آینده ما در لندن یا پاریس تعیین نخواهد شد، بلکه در اورشلیم تعیین خواهد شد. ما به مبارزه قاطعانه در جبهه سیاسی علیه اقداماتی که اسرائیل و آینده آن را به خطر می‌اندازد، ادامه خواهیم داد. دوستان ما در جهان نیز در کنار ما خواهند ایستاد، و مهمترین آنها ایالات متحده آمریکا است و جاودانگی اسرائیل دروغ نخواهد بود!"^۷

فرض کنیم «راه حل دو کشوری» تحقق یابد؛ یعنی حتی کشوری به نام فلسطین در کرانه‌ی باختری و غزه با پایتختی در بیت‌المقدس شرقی شکل بگیرد. و فرض کنیم که با وجود زخم‌های عمیق و فراموش ناشدنی، صلحی میان اسرائیل و فلسطین برقرار شود. اما در واقع، این نقطه تازه آغاز مشکلات مردم و آوارگان فلسطینی خواهد بود. سرنوشت میلیون‌ها آواره‌ی فلسطینی که خارج از کرانه‌ی باختری و غزه زندگی می‌کنند چه خواهد شد؟ این دولت نوپا با کدام زیرساخت و امکانات می‌تواند به نیازهای انسانی در آن منطقه‌ی جغرافیایی که حالا کشور فلسطین نام دارد، پاسخ دهد؟ آیا چنین کشوری در بهترین حالت، حتی چیزی شبیه لبنان نخواهد بود؟

این کشور تازه تأسیس چیزی جز یکی از پیرامونی‌ترین دولت‌های سرمایه‌داری نخواهد بود؛ دولتی که در آن فشارها و سخت‌ترین شرایط بر طبقه‌ی کارگر تحمیل می‌شود. آیا کارگران آن کشور بار دیگر استثمار خواهند شد؟ آیا روند بازسازی و اداره‌ی این کشور جز از مسیر استثمار شدیدتر طبقه‌ی کارگر ممکن خواهد بود؟

^۷ وزیر خارجه اسرائیل.

در سال ۱۹۳۶، زمانی که تنش میان گروه‌های عربی و یهودی به اوج خود رسید، فراکسیون کمونیست چپ ایتالیا از طریق ارگان خود، «بیلان»، به بررسی ریشه‌های این بحران، نقش قدرت‌های امپریالیستی رقیب در تشدید اختلافات قومی و چشم اندازهای پیش‌رو پرداخت. برای درک بهتر زمینه‌های تاریخی این مسئله، این مقالات ضمیمه شده‌اند؛ متونی که بی‌تردید به غنای بحث و دستیابی به درکی جامع‌تر از مواضع کمونیست چپ یاری خواهند رساند.

بدیهی است که در طول نزدیک به یک قرن گذشته، شرایط منطقه دستخوش دگرگونی‌های عمیق شده و به ویژه با تأسیس دولت اسرائیل، بسیاری از جزئیات و توصیف‌های آن دوران دیگر با وضعیت کنونی منطبق نیست. با این حال، تحلیل مارکسیستی ارائه شده، جهت‌گیری سیاسی آن و افقی که ترسیم می‌کند، همچنان از اعتبار و اهمیت برخوردار است.

«بیلان» نشان می‌دهد که چگونه امپریالیست‌ها زمینه‌ها و شرایط مادی ستم و تبعیض علیه یهودیان و اعراب را در راستای منافع خود فراهم می‌کنند و سپس با دامن‌زدن به درگیری‌ها، خشونت‌ها و تنش‌های قومی، این شکاف‌ها را به سود منافع طبقاتی خویش بازتولید می‌کنند. هدف آن است که طبقات تحت ستم، به جای اتحاد بر پایه‌ی هویت طبقاتی و دفاع از منافع مشترک خود، در چارچوب هویت‌های کاذب قومی، مذهبی و نظایر آن محصور بمانند.

بررسی‌های «بیلان» همچنین نشان می‌دهد که طبقه‌ی حاکم چگونه با تکیه بر ناسیونالیسم و مذهب، این هویت‌ها را در جامعه ریشه‌دار می‌کند تا فضای سیاسی و اجتماعی را مسموم کرده و طبقه‌ی کارگر را از مسیر واقعی مبارزه‌اش منحرف سازد. واقعیت امروز، که طبقه‌ی کارگر اسرائیل یکپارچه پشت سر طبقه‌ی حاکم صف بسته و در جنگ‌های امپریالیستی بسیج شده است، ریشه‌های تاریخی روشنی دارد؛ ریشه‌هایی که تحلیل‌های «بیلان» در تبیین آن‌ها نقشی بس آموزنده ایفا می‌کند.

«بیلان» ناسیونالیسم عربی و یهودی را ابزاری برای دامن‌زدن به دشمنی میان استثمارشدگان می‌داند و در برابر آن، بر انترناسیونالیسم پای می‌فشارد. از نگاه «بیلان»، تنها افق ممکن، مبارزه‌ی طبقاتی مشترک همه‌ی استثمارشدگان بر پایه‌ی هویت طبقاتی و در مسیر یک انقلاب کمونیستی است.

واقعیت انکارناپذیر این است که دولت و ملت «آزاد» سرمایه‌داری در دوران انحطاط سرمایه‌داری مفهومی توخالی است. هیچ ملتی تحت ستم نمی‌تواند آزادی و استقلال واقعی خود را از مسیر دولت‌های امپریالیستی به دست آورد. کشورهای کوچک که طبقات حاکمشان در تباری با همتایان خود در قدرت‌های بزرگ عمل می‌کنند، چیزی جز مهره‌هایی در بازی شطرنج امپریالیستی نیستند. این کشورها ناگزیرند خود را در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری ادغام کرده و در بازار جهانی سرمایه‌داری به گردش درآیند.

شکل‌گیری اسرائیل محصول رقابت‌های امپریالیستی است و بورژوازی بریتانیا در راستای سیاست معروف «تفرقه بینداز و حکومت کن»، از طریق **بیانیه بالفور** زمینه را برای تشکیل

«میهن یهود» در فلسطین فراهم کرد. شوروی، برای مقابله با سیاست امپریالیستی بریتانیا و در راستای جذب کشور تازه تأسیس به حوزه‌ی نفوذ خود، جزو نخستین کشورهایی بود که اسرائیل را تنها سه روز پس از اعلام استقلال آن، در ۱۴ می ۱۹۴۸، به رسمیت شناخت. با شکل‌گیری جنگ سرد، اسرائیل به تدریج نه تنها به حوزه‌ی نفوذ غرب، بلکه به مهم‌ترین متحد و ژاندارم غرب در خاورمیانه تبدیل شد. ابتدا بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها و سپس آمریکایی‌ها در راستای منافع امپریالیستی خود اسرائیل را تا دندان مسلح کردند. امروزه نیز آمریکا و آلمان نقش اصلی را در تسلیح اسرائیل ایفا می‌کنند.

اسرائیل یکی از مدرن‌ترین و مخوف‌ترین ارتش‌های جهان را در اختیار دارد؛ ارتشی که محصول تسلیح و حمایت بی‌وقفه‌ی قدرت‌های غربی، به ویژه ایالات متحده، در راستای منافع امپریالیستی آنان است. برخلاف عوام‌فریبی دموکراسی‌های غربی که وانمود می‌کنند قادر به مهار جنایات اسرائیل نیستند، این کشور تنها به واسطه‌ی پشتیبانی‌های بی‌دریغ غرب و هم‌پیمانان منطقه‌ای توانسته است به نسل‌کشی ادامه دهد. اگر این حمایت‌ها قطع شوند، اسرائیل نه در نتیجه‌ی جنگ نظامی، بلکه به خاطر مشکلات و بحران‌های درونی خود، به‌سوی فروپاشی پیش خواهد رفت یا به یک کشور تضعیف شده تبدیل خواهد شد. به یاد داشته باشیم که بزرگ‌ترین زرادخانه‌ی هسته‌ای جهان نیز مانع فروپاشی شوروی بر اثر مشکلات و بحران‌های درونی آن نشد.

این یک واقعیت انکارناپذیر است که نه تنها استثمارشدگان فلسطینی، بلکه مردم فلسطین به طور کلی، به ویژه در غزه، با نسل‌کشی مواجه‌اند و وضعیت در کرانه‌ی باختری نیز تفاوت

چندانی با غزه ندارد. مردم فلسطین عملاً میان دو نیروی ارتجاعی در حال خرد شدن هستند: از یک سو، اسرائیل با اتکا به حمایت کشورهای غربی و هم‌پیمانان منطقه‌ای، به نسل‌کشی ادامه می‌دهد؛ و از سوی دیگر، نیروهای ارتجاعی همچون ایران، حماس و دیگر جریان‌های مشابه با دامن زدن به تنش‌ها بر رنج و نابودی آنان می‌افزایند.

رهایی واقعی گروه‌های تحت ستم تنها از مسیر سوسیالیسم ممکن است. ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا تا رسیدن به سوسیالیسم باید نظاره‌گر نسل‌کشی باشیم؟ پاسخ قاطعانه منفی است. اگر اعتراضات به سمت مبارزه‌ی طبقاتی هدایت شوند و دولت‌های بورژوازی را به چالش بکشند، آن گاه این دولت‌ها نه به صورت نمادین، بلکه ناگزیر خواهند شد نسل‌کشی را متوقف سازند.

از همین رو، تمام مبارزه‌ی ما باید در راستای سوسیالیسم و از طریق مبارزه‌ی طبقاتی سازمان‌یافته باشد؛ چرا که پرولتاریا کشوری برای دفاع ندارد و مبارزه‌ی آن باید مرزهای ملی را درنوردد و در مقیاس بین‌المللی گسترش یابد. در جریان این مبارزه، همبستگی طبقاتی بر پایه‌ی هویت طبقاتی و نه هویت‌های کاذب قومی و مذهبی شکل خواهد گرفت.

رهایی واقعی از هرگونه ستم تنها در سوسیالیسم ممکن است، زیرا در جامعه‌ی سوسیالیستی، با از میان رفتن طبقات اجتماعی، دولتی باقی نخواهد ماند که بتواند انسان‌ها را سرکوب یا استثمار کند. مفهوم «ملیت» که زائیده‌ی رشد سرمایه‌داری است، در چنین جامعه‌ای موضوعیت خود را از دست می‌دهد و آنچه باقی می‌ماند، تنها همزیستی گروه‌های انسانی و قومی است. در جامعه‌ی بی طبقه‌ای که استثمار انسان از انسان برچیده شده است، ستم بر

اقلیت‌های قومی نیز معنایی نخواهد داشت. در چنین شرایطی، رشد آزادانه‌ی هر گروه انسانی پیش شرط رشد آزادانه‌ی همه‌ی انسان‌ها و همه‌ی گروه‌های مردمی خواهد بود.

صدای انترناسیونالیستی

۹ مهر ۱۴۰۴

کانال تلگرام:

<https://t.me/intvoice>

ایمیل:

contact@internationalistvoice.org

وبسایت:

www.internationalistvoice.org

ایکس (توییتر سابق):

https://twitter.com/int_voice

بیان و مناقشه عرب-یهودی در فلسطین

مقدمه

مقالات زیر در اصل در سال ۱۹۳۶ و در شماره‌های ۳۱ و ۳۲ نشریه بیان، ارگان فراکسیون کمونیست چپ ایتالیا، منتشر شده‌اند. پس از اعتصاب عمومی اعراب علیه مهاجرت یهودیان که به سلسله‌ای از خشونت‌های خونین تبدیل شده بود، این فراکسیون مجبور بود موضع مارکسیستی خود را درباره مناقشه عرب-یهودی در فلسطین توضیح دهد. با اینکه برخی جزئیات وضعیت از آن زمان تغییر کرده، نکته مهم این است که بسیاری از تحلیل‌های این مقالات هنوز به همان اندازه امروز در منطقه معتبر است.

این مقالات نشان می‌دهند که جنبش‌های «ملی» یهودیان و اعراب، هرچند برخاسته از تجربه واقعی سرکوب و تبعیض هستند، اما به شدت با منافع امپریالیسم‌های رقیب درهم تنیده شده‌اند. در نتیجه، این جنبش‌ها برای پوشاندن منافع مشترک طبقاتی کارگران یهودی و عرب به کار گرفته شده‌اند و آن‌ها را به درگیری و خشونت علیه یکدیگر کشانده‌اند تا منافع استثمارگران آنها تأمین شود. بنابراین، مقالات نشان می‌دهند که:

- جنبش صهیونیستی تنها زمانی به راستی عملی شد که حمایت امپریالیسم بریتانیا را به دست آورد. بریتانیا در پی ایجاد چیزی بود که آن را «اولستر وفادار

کوچک»^۸ در خاورمیانه می‌نامید، منطقه‌ای که پس از گسترش صنعت نفت، اهمیت راهبردی فراوانی یافته بود.

- بر بریتانیا در عین حال یک بازی دوگانه را پیش می‌برد. از یک سو، ناگزیر بود با جمعیت عظیم عرب‌ها و مسلمانان درون امپراتوری استعماری خود حساب کند و در جریان جنگ جهانی اول با بهره‌گیری از آرمان‌های ملی‌گرایانه عرب‌ها، امپراتوری عثمانی در حال فروپاشی را مهار نماید. از سوی دیگر، به عرب‌های فلسطین و دیگر مناطق وعده‌های متعددی داده بود. این سیاست کلاسیک «تفرقه بینداز و حکومت کن» دو هدف را دنبال می‌کرد: نخست، حفظ تعادل میان آرمان‌های ملی و منافع امپریالیستی متضاد در مناطق تحت سلطه؛ و دوم، جلوگیری از آنکه توده‌های استثمارشده منطقه به منافع مشترک خود پی ببرند.
- جنبش آزادی‌بخش عربی اگرچه با حمایت بریتانیا از صهیونیسم مخالف بود، اما خود هرگز ماهیت ضدامپریالیستی نداشت، این وضعیت مشابه بخشی از صهیونیست‌ها بود که به اقدامات نظامی علیه بریتانیا روی آورده بودند. در واقع هر دو جنبش ملی‌گرا کاملاً در چارچوب بازی امپریالیستی عمل می‌کردند. به

^۸ «اولستر» به شمال ایرلند اشاره دارد، جایی که بریتانیا توانسته بود منطقه‌ای با جمعیت وفادار ایجاد کرده و کنترل سیاسی و امنیتی خود را حفظ کند. وقتی گفته می‌شود بریتانیا قصد داشت یک «اولستر کوچک وفادار» در خاورمیانه بسازد، منظور این است که بریتانیا می‌خواست در فلسطین نیز یک منطقه استراتژیک با جمعیتی وفادار به خود ایجاد کند تا منافع سیاسی و اقتصادی‌اش در خاورمیانه، به‌ویژه پس از کشف نفت، تضمین شود. به بیان ساده‌تر، اولستر در اینجا نماد منطقه‌ای تحت کنترل یک قدرت خارجی است و استعاره‌ای از سیاست استعماری بریتانیا برای حفظ نفوذش در فلسطین و مقابله با تهدیدات احتمالی منطقه به شمار می‌آید. [توضیح صدای اترناسیونالیستی]

گونه‌ای که اگر یک جناح ملی‌گرا علیه حامیان امپریالیستی سابق خود می‌شورید، تنها می‌توانست به حمایت جناح رقیب متوسل شود. تا زمان جنگ استقلال اسرائیل در ۱۹۴۸، تقریباً کل جنبش صهیونیستی آشکارا موضعی ضد بریتانیایی گرفت، اما در عین حال به ابزاری برای امپریالیسم آمریکا تبدیل شده بود، که حاضر بود از هر وسیله‌ای برای کنار زدن امپراتوری‌های استعماری قدیمی استفاده کند. بیلان همچنین نشان می‌دهد که هنگامی ملی‌گرایی عرب به رویارویی آشکار با بریتانیا کشیده شد، تنها راه را برای جاه‌طلبی‌های مداخله‌جویی‌های امپریالیستی ایتالیا و آلمان گشود. از دیدگاه ما، بورژوازی فلسطین بعدها در مواجهه با آمریکا به بلوک روسیه و سپس فرانسه و دیگر قدرت‌های اروپایی روی آورد.

مهم‌ترین تغییر از زمان نگارش این مقالات، تاسیس دولت اسرائیل توسط صهیونیسم است که توازن نیروها در منطقه را کاملاً تغییر داد. قدرت امپریالیستی غالب دیگر بریتانیا نیست، بلکه ایالات متحده آمریکا است. با این حال، ماهیت بنیادی مسئله تغییر نکرده است: تأسیس دولت اسرائیل که منجر به اخراج ده‌ها هزار فلسطینی شد، نقطه عطفی در روند مصادره زمین‌های کشاورزان فلسطینی بود، روندی که بیلان از ابتدا در پروژه صهیونیستی مشاهده کرده بود. در این میان، آمریکا مجبور است سیاستی دو وجهی برقرار کند؛ از یک سو از دولت صهیونیستی حمایت کند و از سوی دیگر تا حد ممکن نفوذ خود را در جهان عرب حفظ نماید. رقبای آمریکا نیز از هر گونه مشکل این کشور در مدیریت این تناقض بیشترین بهره را کسب می‌کنند.

مهم‌ترین نکته‌ای که بیلان به آن اشاره کرده، نحوه استفاده از ناسیونالیسم عربی و یهودی برای ایجاد دشمنی میان کارگران است. فراکسیون کمونیست چپ ایتالیا، بدون هیچ مصالحه‌ای، دفاع از انترناسیونالیسم واقعی را ادامه داد و تأکید کرد:

"برای انقلابیون واقعی، مسئله‌ای به نام «مسئله فلسطین» وجود ندارد. آن چه اهمیت دارد، مبارزه مشترک همه استثمارشدگان خاور نزدیک، اعم از عرب و یهودی است که بخشی از مبارزه کلی همه استثمارشدگان جهان برای انقلاب کمونیستی محسوب می‌شود."

بیلان همچنین سیاست استالینیستی حمایت از ملی‌گرایی عرب را به عنوان راهکاری برای مقابله با امپریالیسم کاملاً رد می‌کند. امروزه، وقتی توده‌های مردم در هر دو طرف بیش از هر زمان دیگر به خشم و دشمنی متقابل کشانده می‌شوند و شمار قربانیان قتل عام به مراتب از سطوح دهه ۱۹۳۰ فراتر رفته است، انترناسیونالیسم سرسخت تنها پادزهر در برابر سم ملی‌گرایی باقی مانده است.

جریان کمونیست بین‌المللی

مناقشه عرب-یهودی در فلسطین (بخش اول)

تشدید مناقشه عرب-یهودی در فلسطین و افزایش گرایش ضد بریتانیایی در جهان عرب، که در طول جنگ جهانی به ابزاری در دست امپریالیسم بریتانیا تبدیل شده بود، ما را واداشت تا مسئله یهودیان و جنبش پان‌عربی را بررسی کنیم. در اینجا به مسئله یهودیان می‌پردازیم. پس از ویرانی اورشلیم توسط رومی‌ها و پراکندگی یهودیان، کشورهای که یهودیان به آن مهاجرت کردند، اغلب به دلایل اقتصادی و نه صرفاً مذهبی، شرایط زندگی آن‌ها را محدود کردند. به‌ویژه پس از صدور بول پایبی در اواسط قرن شانزدهم^۹، یهودیان مجبور شدند در محله‌های بسته زندگی کنند و نشان‌های خفت‌بار بر لباس خود داشته باشند.

یهودیان در سال ۱۲۹۰ از انگلستان و در ۱۳۹۴ از فرانسه اخراج شدند و به آلمان، ایتالیا و لهستان مهاجرت کردند. سپس در سال ۱۴۹۲ از اسپانیا و در ۱۴۹۸ از پرتغال رانده شدند و به هلند، ایتالیا و به‌ویژه به امپراتوری عثمانی پناه بردند؛ امپراتوری‌ای که آن زمان بر شمال آفریقا و بخش بزرگی از جنوب شرقی اروپا حکومت می‌کرد. در آنجا جامعه‌ای شکل گرفت که حتی تا امروز هم باقی مانده و به گویش یهودی-اسپانیایی سخن می‌گویند. در مقابل، مهاجرانی که به لهستان، روسیه و مجارستان رفتند، به گویش یهودی-آلمانی (ییدیش) صحبت می‌کردند. زبان عبری که در آن دوران فقط زبان مذهبی خاخام‌ها بود و

^۹ در قرن شانزدهم، یعنی در سال ۱۵۵۵، پاپ پل چهارم فرمانی رسمی از سوی کلیسای کاتولیک صادر کرد که شرایط بسیار سختی را برای یهودیان در اروپا به‌همراه داشت. بر اساس این فرمان، یهودیان مجبور شدند در محله‌های جداگانه (گتوها) زندگی کنند، لباس‌های خاص با نشانه‌های تحقیرآمیز بپوشند تا از مسیحیان متمایز شوند و بسیاری از حقوق اجتماعی، اقتصادی و حتی آزادی‌های مذهبی‌شان محدود شد. [توضیح صدای انترناسیونالیستی]

تقریباً به زبان مرده تبدیل شده بود، با جنبش ملی‌گرای یهودی دوباره زنده شد و به زبان یهودیان در فلسطین بدل گردید.

در حالی که یهودیان غرب و بخشی از یهودیان آمریکا از طریق تأثیرگذاری اقتصادی و سیاسی در بازارهای مالی و جایگاه علمی خود صاحب نفوذ بودند، اکثریت یهودیان در اروپای شرقی متمرکز بودند و تا پایان قرن هجدهم حدود ۸۰٪ یهودیان اروپا را تشکیل می‌دادند. با مهاجرت از لهستان و الحاق بسارابیا^{۱۰}، تحت سلطه تزارها قرار گرفتند که در اوایل قرن نوزدهم سیاست سرکوب شدیدی داشتند؛ الکساندر سوم حتی برنامه‌ای برای «یک سوم تغییر دین، یک سوم مهاجرت و یک سوم نابودی» داشت.

آن‌ها به چند منطقه محدود در استان‌های شمال‌غربی (بلاروس)، جنوب‌شرقی (اوکراین و بسارابیا) و لهستان محدود شدند. اجازه نداشتند خارج از شهرها زندگی کنند و به ویژه از سکونت در مناطق صنعتی (معدن و صنایع فلزی) محروم بودند. با این حال، بیشترین پیشرفت را یهودیانی داشتند که در قرن نوزدهم با نفوذ سرمایه‌داری جایگاهی برای خود ایجاد کردند و این امر موجب شکل‌گیری تمایزات طبقاتی شد.

^{۱۰} بسارابیا منطقه‌ای در شرق اروپا بود که میان رودخانه‌های پروت و دنیستر قرار داشت (امروزه بخش بزرگی از آن در کشور مولداوی و بخشی در اوکراین است). این منطقه در سال ۱۸۱۲، پس از جنگ میان امپراتوری روسیه و امپراتوری عثمانی و براساس عهدنامه بخارست، به امپراتوری روسیه واگذار شد. این واگذاری در واقع به معنای الحاق اجباری بسارابیا به روسیه بود. در نتیجه، جمعیت‌های گوناگون از جمله رومانیایی‌ها، اوکراینی‌ها، روس‌ها و یهودیان تحت سلطه امپراتوری روسیه قرار گرفتند. [توضیح صدای اترناسیونالیستی]

فشار تروریسم حکومتی روسیه، نخستین انگیزه برای استقرار یهودیان در فلسطین را ایجاد کرد. با این حال، اولین یهودیان پیش از آن و پس از اخراج از اسپانیا در اواخر قرن پانزدهم، به فلسطین بازگشته بودند و اولین کلنی کشاورزی نزدیک یافا در سال ۱۸۷۰ تأسیس شد. اما مهاجرت جدی و گسترده یهودیان تنها پس از سال ۱۸۸۰ آغاز شد، زمانی که آزار و اذیت پلیسی و نخستین شورش‌های خشونت‌آمیز علیه یهودیان باعث مهاجرت آن‌ها به آمریکا و فلسطین شد.

اولین «علیا» یا مهاجرت یهودیان در سال ۱۸۸۲، که به «بیلویم‌ها» معروف است، عمدتاً شامل دانشجویان روس بود و می‌توان آن‌ها را پیشگامان استعمار یهودیان در فلسطین دانست. دومین «علیا» در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۴ رخ داد و نتیجه سرکوب انقلاب اول روسیه بود. تعداد یهودیانی که در فلسطین زندگی می‌کردند، از حدود ۱۲،۰۰۰ نفر در سال ۱۸۵۰ به ۳۵،۰۰۰ نفر در ۱۸۸۲ و به ۹۰،۰۰۰ نفر در ۱۹۱۴ رسید.

همه این یهودیان از روسیه و رومانی بودند و شامل روشنفکران و کارگران پرولتاریا می‌شدند، زیرا سرمایه‌داران یهودی غرب، مانند خانواده‌های روتشیلد و هیرش، فقط حمایت مالی می‌کردند و با این کار شهری خیرخواهانه پیدا می‌کردند، بدون آن که خودشان شخصاً در مهاجرت شرکت کنند.

در میان «بیلویم‌های» ۱۸۸۲، تعداد سوسیالیست‌ها هنوز کم بود، چون در آن زمان بحث بر سر مهاجرت به فلسطین یا آمریکا بود و آن‌ها طرفدار آمریکا بودند. در اولین موج مهاجرت

یهودیان به ایالات متحده، سوسیالیست‌ها بسیار زیاد بودند و این فرصت خوبی برای شکل‌گیری سازمان‌ها، نشریات و حتی تلاش‌هایی برای کلونی‌های کمونیستی فراهم کرد. پس از شکست انقلاب اول روسیه و تشدید آزار و اذیت یهودیان (پوگروم‌ها) که معروف‌ترین آن‌ها در کیشیناو (چیسینائو، مولداوی) رخ داد، مسئله مقصد مهاجرت یهودیان مطرح شد.

جنبش صهیونیسم در آن زمان با هدف تأمین مکانی برای اسکان یهودیان در فلسطین تلاش می‌کرد. جنبش صهیونیسم با تأسیس صندوق ملی برای خرید زمین، در هفتمین کنگره صهیونیستی در بازل بین جریان سنت‌گرا که به تأسیس دولت یهودی در فلسطین پای می‌فشرد و جریان «سرزمینی‌گرا» که طرفدار استعمار در جاهای دیگر به طور مشخص اوگاندا بود، پیشنهادی که توسط بریتانیا ارائه شده بود، تقسیم شده بود.

تنها اقلیتی از یهودیان سوسیالیست، گروه «پوآله صهیون» به رهبری برور وچوف، به سنت‌گرایان وفادار ماندند؛ اما تمام دیگر احزاب سوسیالیست یهودی آن زمان، مانند «صهیونیست‌های سوسیالیست و «سرپیست‌ها»، که نوعی تقلید از سوسیال انقلابیون روس در میان یهودیان بودند، خود را طرفدار سرزمینی‌گرایی اعلام کردند. قدیمی‌ترین و قدرتمندترین سازمان یهودی آن زمان، یعنی «بوند»، همان‌طور که می‌دانیم، حداقل در این دوره، نسبت به مسئله ملی دیدگاه منفی داشت.

لحظه‌ای سرنوشت‌ساز برای جنبش احیای ملی یهودیان با جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ آغاز شد. پس از اشغال فلسطین توسط نیروهای بریتانیایی و پیوستن لشکر یهودی به رهبری

جابوتینسکی، «اعلامیه بالفور» در سال ۱۹۱۷ صادر شد که وعده تأسیس میهن ملی یهودیان در فلسطین را می‌داد.

این وعده در کنفرانس سان‌رمو در سال ۱۹۲۰ تأیید شد و فلسطین تحت قیمومیت بریتانیا درآمد.

اعلامیه بالفور باعث شکل‌گیری سومین «علیا» شد، اما مهم‌ترین مهاجرت به چهارمین «علیا» تعلق داشت که هم‌زمان با آغاز قیمومیت فلسطین رخ داد و شامل لایه‌های زیادی از طبقه خرده بورژوازی بود. آخرین موج مهاجرت پس از به قدرت رسیدن هیتلر، مهم‌ترین و پرجمعیت‌ترین آن‌ها بود و درصد بالایی از سرمایه‌داران را در بر می‌گرفت.

اگر در اولین سرشماری سال ۱۹۲۲، با توجه به ویرانی‌های جنگ جهانی، تنها ۸۴،۰۰۰ یهودی (۱۱٪ جمعیت کل) ثبت شده بودند، در سرشماری ۱۹۳۱ این رقم به ۱۷۵،۰۰۰ نفر افزایش یافت. در سال ۱۹۳۴، از مجموع یک میلیون و ۱۷۱ هزار نفر، ۳۰۷،۰۰۰ یهودی بودند و در حال حاضر [زمان نگارش مقاله یعنی سال ۱۹۳۶] حدود ۴۰۰،۰۰۰ یهودی در فلسطین زندگی می‌کنند.

۸۰٪ یهودیان در شهرها ساکن شدند و رشد شهرها با ظهور سریع تل‌آویو به وضوح مشهود بود. صنعت یهودیان نیز به سرعت توسعه یافت: در سال ۱۹۲۸، ۳،۵۰۵ کارخانه با سرمایه‌ای معادل ۳،۵ میلیون پوند استرلینگ وجود داشت که از این میان ۷۸۲ کارخانه بیش از ۴ کارگر داشت، یعنی مجموعاً ۱۸،۰۰۰ کارگر را شامل می‌شد.

یهودیانی که در روستاها ساکن شدند، تنها ۲۰٪ جمعیت روستایی را تشکیل می‌دادند، در حالی که اعراب ۶۵٪ جمعیت کشاورزی را شامل می‌شدند. کشاورزان عرب زمین‌های خود را با روش‌های ابتدایی می‌کاشتند، اما یهودیان در کلنی‌ها و مزارعشان با روش‌های پیشرفته سرمایه‌داری کار می‌کردند و از کارگران عرب با دستمزد بسیار پایین استفاده می‌کردند.

این آمار بخشی از دلایل درگیری‌های کنونی را روشن می‌کند. یهودیان بیست قرن پیش فلسطین را ترک کرده بودند و در این فاصله جمعیت‌های دیگری در کنار رود اردن مستقر شده بودند. اگرچه اعلامیه بالفور و تصمیمات جامعه ملل ادعا می‌کردند که به حقوق ساکنان فلسطین احترام می‌گذارند، در عمل رشد مهاجرت یهودیان باعث بیرون راندن اعراب از زمین‌هایشان شد، حتی اگر این زمین‌ها با قیمت پایین توسط «صندوق ملی یهود» خریداری می‌شد.

بریتانیا به خاطر انسان‌دوستی نسبت به «مردمی بدون کشور» چنین سیاستی اتخاذ نکرد؛ بلکه منافع مالی بریتانیا که یهودیان در آن نفوذ داشتند، تعیین‌کننده بود. از آغاز استعمار یهودیان، تضادی میان کارگران یهودی و عرب مشاهده می‌شد. در ابتدا یهودیان کلنی‌نشین از کارگران یهودی استفاده می‌کردند تا با شور ملی خود از حملات اعراب دفاع کنند، اما با تثبیت وضعیت، صاحبان صنایع و زمین‌های یهودی ترجیح دادند از کارگران عرب استفاده کنند، زیرا مقرون‌به‌صرفه‌تر بودند و کارگران یهودی خواسته‌های بیشتری داشتند.

کارگران یهودی با تشکیل اتحادیه‌ها، بیشتر از مبارزه طبقاتی، در رقابت با دستمزد پایین کارگران عرب نقش داشتند. این موضوع نشان می‌دهد جنبش کارگری یهودیان دارای جنبه‌ای ناسیونالیستی بود و چگونه توسط ملی‌گرایی یهودی و امپریالیسم بریتانیا بهره‌برداری می‌شد.

دلایل سیاسی هم در ریشه‌های درگیری کنونی نقش دارند. امپریالیسم بریتانیا، با وجود خصومت میان یهودیان و اعراب، می‌خواست دو جامعه مختلف زیر یک سقف زندگی کنند و حتی مدلی از «دوپارلمانی» ایجاد کند که برای یهودیان و اعراب مجلس جداگانه‌ای داشته باشد.

در میان یهودیان، علاوه بر دستورالعمل‌های تعویق‌آمیز وایسمن^{۱۱}، گروه رویزیونیست‌های جابوتینسکی هم بودند که در مبارزه با صهیونیسم رسمی، بریتانیا را به کوتاهی در تعهداتش متهم می‌کردند و می‌خواستند مهاجرت یهودیان به شرق اردن، سوریه و شبه جزیره سینا هم گسترش یابد.

اولین درگیری‌ها در اوت ۱۹۲۹ و در اطراف دیوار ندبه رخ داد که طبق آمار رسمی ۲۰۰ عرب و ۱۳۰ یهودی کشته شدند. این آمار کمتر از واقعیت بود، زیرا در برخی شهرها

^{۱۱}چایم وایسمن (Chaim Weizmann) دانشمند و رهبر سیاسی یهودیان بود و بعدها اولین رئیس‌جمهور اسرائیل شد. برخلاف گروه‌های رادیکال‌تر مانند جابوتینسکی که خواستار مهاجرت سریع و گسترده یهودیان به فلسطین بودند، وایسمن به دلیل نگرانی از واکنش‌های منفی بریتانیا و جوامع عربی، سیاست‌های مهاجرتی را با احتیاط دنبال می‌کرد. این رویکرد محافظه کارانه باعث انتقاداتی از سوی دیگر گروه‌ها شد، زیرا آن‌ها معتقد بودند که سرعت پایین مهاجرت ممکن است منافع ملی یهودیان را به خطر اندازد. اصطلاح «دستورالعمل‌های تعویق‌آمیز وایسمن» به همین سیاست‌های محافظه کارانه او اشاره دارد. [توضیح صدای انترناسیونالیستی]

یهودیان توانستند حملات را دفع کنند، اما در حبرون، صفد و حومه‌های اورشلیم، اعراب حملات خشونت‌آمیز واقعی انجام دادند.

این حوادث باعث شد بریتانیا با احتیاط بیشتری سیاست طرفداری از یهودیان را دنبال کند، زیرا امپراتوری بریتانیا شامل جمعیت زیادی مسلمان از جمله در هند داشت و احتیاط لازم بود.

در واکنش به این سیاست بریتانیا، اکثریت احزاب یهودی، از جمله صهیونیست‌های ارتدوکس، صهیونیست‌های عمومی و تجدیدنظرطلبان، به مخالفت برخاستند، در حالی که حمایت قوی از سیاست بریتانیا در آن زمان توسط حزب کارگر و از طریق جنبش کارگری یهود صورت می‌گرفت، جنبشی که نماینده سیاسی کنفدراسیون عمومی کار و سازمان دهنده تقریباً تمام کارگران یهودی فلسطین بود.

به ظاهر، حرکتی مشترک از سوی یهودیان و اعراب علیه قدرت قیمومیت شکل گرفت، اما در زیر خاکستر هنوز آتش نفرت وجود داشت که در حوادث ماه مه بعدی شعله‌ور شد.

* * *

رسانه‌های فاشیستی ایتالیا به شدت به اتهام رسانه‌های منتقد که آنان را مسئول تحریک درگیری‌ها در فلسطین می‌دانستند، واکنش نشان دادند، که مدعی بودند عوامل فاشیست در تحریک درگیری‌ها در فلسطین نقش داشته‌اند؛ اتهامی که پیش‌تر درباره رویدادهای اخیر مصر نیز مطرح شده بود. هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که فاشیسم علاقه زیادی به دامن

زدن به تنش‌ها دارد. امپریالیسم ایتالیا هرگز اهداف خود در خاور نزدیک را پنهان نکرده است؛ یعنی تمایل دارد جایگزین قدرت‌های قیم در فلسطین و سوریه شود. علاوه بر این، ایتالیا در مدیترانه دارای پایگاه دریایی و نظامی قدرتمندی است، شامل جزیره رودس و سایر جزایر دودکانیز (۱۲ جزیره در اژه).

از سوی دیگر، امپریالیسم بریتانیا، اگرچه از درگیری میان اعراب و یهودیان سود می‌برد، زیرا بر اساس اصل قدیمی «تفرقه بینداز و حکومت کن» باید مردم را تقسیم کند تا فرمانروایی کند، با این حال مجبور است قدرت مالی یهودیان و تهدید جنبش ملی‌گرای عرب‌ها را هم در نظر بگیرد.

این جنبش ملی‌گرای عرب، که در مقاله‌های بعدی بیشتر بررسی خواهد شد، نتیجه جنگ جهانی اول و صنعتی شدن هند، فلسطین و سوریه است و بورژوازی بومی را تقویت کرد تا در حکومت مشارکت کند و از مردم بومی بهره‌برداری نماید.

اعراب، بریتانیا را به این متهم می‌کنند که در صدد تبدیل فلسطین به میهن ملی یهودیان است؛ اقدامی که در عمل به معنای تصاحب زمین‌های مردم بومی است. آن‌ها برای گسترش حمایت از فلسطینیان در جهان اسلام و تقویت گرایش به سوی اتحادی ملی در قالب پان اسلامیسم نمایندگانی به کشورهای مصر، سوریه و مراکش اعزام کرده‌اند. این تلاش‌ها با وقایع اخیر در سوریه و مصر نیز تقویت شده است: در سوریه، قدرت قیومیت (فرانسه) در برابر اعتصاب عمومی مجبور به عقب نشینی شد، و در مصر، تشکیل یک جبهه ملی واحد، لندن را ناگزیر کرد تا با دولت قاهره رفتاری برابانه در پیش گیرد.

هنوز مشخص نیست که اعتصاب عمومی اعراب در فلسطین موفقیت مشابهی خواهد داشت یا خیر، اما این حرکت در مقاله بعدی همزمان با بررسی مسئله عرب‌ها بررسی خواهد شد.

گاتو مامونه

مناقشه عرب-یهودی در فلسطین (بخش دوم)

همان‌طور که در بخش اول این مقاله دیدیم، وقتی که گروه «بیلوم‌ها» پس از دو هزار سال «غربت»، یک دشت شنی در جنوب یافا به دست آوردند، با قبایل دیگری روبرو شدند، اعرابی که جایگزین جمعیت پیشین در فلسطین شده بودند. این جمعیت که تنها چند صد هزار نفر بودند، شامل کشاورزان عرب (فلاحین) و قبایل بادیه‌نشین (بدوها)؛ می‌شد. کشاورزان با ابزارهای بسیار ابتدایی زمین را زراعت می‌کردند و بیشتر زمین‌ها در تملک مالکان بزرگ زمین (افندی‌ها) بود. همان‌طور که می‌دانیم، امپریالیسم بریتانیا با فشار بر این مالکان بزرگ و بورژوازی عربی برای پیوستن به مبارزه در کنار خود در طول جنگ جهانی، به آن‌ها وعده تشکیل یک دولت ملی عرب داده بود. شورش اعراب در واقع نقش تعیین‌کننده‌ای در فروپاشی جبهه ترک-آلمانی در خاور نزدیک داشت، زیرا فراخوان خلافت عثمانی برای جهاد را بی‌اثر کرد و بسیاری از نیروهای ترک را در سوریه مشغول نگه داشت، بدون آن‌که از نابودی ارتش‌های ترک در بین‌النهرین سخنی گفته شود.

به هر حال اگر چه امپریالیسم بریتانیا شورش اعراب علیه عثمانی را هدایت کرد، و با وعده ایجاد یک دولت عربی در سرتاسر استان‌های امپراتوری عثمانی سابق (از جمله فلسطین)،

این کار را انجام داد، اما بریتانیا برای حفظ منافع خود، همزمان از صهیونیست‌ها نیز حمایت کرد و به آن‌ها گفت فلسطین از نظر مدیریت و استعمار، در اختیار آن‌ها خواهد بود. در عین حال، بریتانیا موفق شد با جلب حمایت امپریالیسم فرانسه قیمومت سوریه را واگذار کند و بدین ترتیب این منطقه که همراه با فلسطین یک وحدت تاریخی و اقتصادی ناگسستگی را تشکیل می‌داد، از هم جدا کرد.

* * *

لرد بالفور در ۲ نوامبر ۱۹۱۷ نامه‌ای به روتشیلد، رئیس فدراسیون صهیونیستی انگلستان، نوشت و اعلام کرد که دولت بریتانیا با تأسیس یک میهن ملی یهودی در فلسطین برای یهودیان موافق است و او تمام تلاش خود را برای تحقق این هدف به کار خواهد گرفت. او همچنین افزود:

"هیچ اقدامی انجام نخواهد شد که حقوق مدنی و مذهبی جمعیت‌های غیر یهودی فلسطین یا حقوق و جایگاه سیاسی یهودیان در دیگر کشورها را نقض کند."

با توجه به ابهامات موجود در این اعلامیه که امکان استقرار یک مردم جدید یهودی در فلسطین را فراهم می‌کرد، در ابتدا جمعیت عرب موضعی بی‌طرف داشتند و حتی نسبت به ایجاد یک میهن ملی برای یهودیان خوشبین بودند. مالکان عرب از ترس تصویب قوانین محدود کننده مالکیت زمین‌داری، حاضر به فروش زمین‌های خود شدند، اما رهبران

صهیونیست که بیشتر نگران مسائل سیاسی بودند، از این فرصت‌ها بهره‌ای نبردند و حتی از اقدامات دولت آلمانی^{۱۲} در سرکوب اعتراض‌ها علیه فروش زمین حمایت کردند.

خیلی زود، بورژوازی صهیونیست تمایل خود را به اشغال کامل فلسطین، هم از نظر سیاسی و هم از نظر سرزمینی، نشان داد؛ به این معنا که جمعیت بومی را از زمین‌هایشان محروم کرده و آن‌ها را به بیابان‌ها برانند. این گرایش به ویژه در میان صهیونیست‌های «تجدیدنظرطلب» دیده می‌شد؛ جریانی که در واقع شاخه‌ای نزدیک به فاشیسم در جنبش ملی‌گرای یهودی بود.

مساحت کل زمین‌های قابل کشت در فلسطین حدود ۱۲ میلیون دونم^{۱۳} (هر دونم برابر با یک‌دهم هکتار) برآورد می‌شد که از این میزان، تنها ۵ تا ۶ میلیون دونم در حال بهره‌برداری و زیر کشت بود.

در ادامه، روند افزایش زمین‌های کشاورزی‌ای که از سال ۱۸۹۹ به دست یهودیان کشت شد، ارائه می‌شود:

^{۱۲} دولت آلمانی به حکومت نظامی و اداری بریتانیا در فلسطین پس از اشغال آن در جریان جنگ جهانی اول اشاره دارد. این دولت زیر نظر فرمانده بریتانیایی، ادوارد آلمانی، اداره می‌شد و وظیفه حفظ امنیت، کنترل سیاسی و اجرای سیاست‌های بریتانیا، از جمله حمایت از مهاجرت یهودیان و مدیریت امور زمین‌ها را بر عهده داشت. [توضیح صدای انترناسیونالیستی]

^{۱۳} دونم واحدی برای اندازه‌گیری زمین است که بیشتر در مناطق مدیترانه شرقی استفاده می‌شد و منشا آن به امپراتوری عثمانی بر می‌گردد. البته امروز هکتار یا متر مربع جایگزین آن شده است. یک دونم برابر با یک‌دهم هکتار یا ۱,۰۰۰ متر مربع است. [توضیح صدای انترناسیونالیستی]

- ۱۸۹۹: ۲۲ کلونی، ۵۰۰۰ نفر، ۳۰۰ هزار دونم
- ۱۹۱۴: ۴۳ کلونی، ۱۲ هزار نفر، ۴۰۰ هزار دونم
- ۱۹۲۲: ۷۳ کلونی، ۱۵ هزار نفر، ۶۰۰ هزار دونم
- ۱۹۳۴: ۱۶۰ کلونی، ۷۰ هزار نفر، ۱,۲ میلیون دونم

برای درک بهتر این پیشرفت، باید توجه داشت که کشاورزی اعراب هنوز بیشتر به روش‌های سنتی و ابتدایی انجام می‌گیرد، در حالی که یهودیان در کلونی‌های خود از شیوه‌های مدرن و پیشرفته کشاورزی استفاده می‌کردند.

سرمایه‌گذاری یهودیان در بخش کشاورزی به بیش از ۱۰۰ میلیون دلار طلا برآورد می‌شد که بیشتر آن (حدود ۶۵ درصد) به باغ‌ها و مزارع بزرگ اختصاص داشت. با وجود اینکه یهودیان فقط ۱۴ درصد زمین‌های زیر کشت را در اختیار داشتند، ارزش محصولاتشان به حدود یک‌چهارم کل تولیدات کشاورزی منطقه می‌رسید. به‌ویژه در زمینه باغ‌های پرتقال، یهودیان موفق شدند بیش از نیمی از محصول (حدود ۵۵ درصد) را به خود اختصاص دهند.

* * *

در آوریل ۱۹۲۰ در اورشلیم و مهی ۱۹۲۱ در یافا، نخستین واکنش‌های جدی اعراب علیه مهاجرت یهودیان به شکل شورش‌ها و حملات خشونت‌آمیز (بوگروم‌ها) رخ داد. سر هربرت ساموئل، کمیسر عالی بریتانیا در فلسطین تا سال ۱۹۲۵، برای آرام کردن اوضاع، مهاجرت یهودیان را متوقف کرد و به اعراب وعده تشکیل یک دولت نماینده و واگذاری بهترین زمین‌های دولتی را داد.

اما پس از موج بزرگ مهاجرت در سال ۱۹۲۵، که حدود ۳۳ هزار یهودی وارد فلسطین شدند، شرایط بدتر شد و در نهایت به درگیری‌های گسترده سال ۱۹۲۹ انجامید. در این زمان، قبایل بادیه‌نشین نیز به فلسطینی‌ها پیوستند و تحت تأثیر رهبران مذهبی مسلمان وارد مبارزه شدند.

بعد از این حوادث، کمیسیون تحقیق پارلمانی به نام «کمیسیون شاو» از سوی پارلمان بریتانیا به فلسطین اعزام شد. این کمیسیون اعلام کرد علت اصلی درگیری‌ها، ورود کارگران یهودی و کمبود زمین است و به دولت پیشنهاد داد زمین‌هایی خریده شود تا به دهقانان عربی که زمینشان را از دست داده بودند، داده شود.

در ماه مه ۱۹۳۰، دولت بریتانیا تمام توصیه‌های «کمیسیون شاو» را پذیرفت و دوباره مهاجرت کارگران یهودی به فلسطین را متوقف کرد. این تصمیم، که حتی به کارگران یهودی اجازه بیان دیدگاهشان داده نشده بود، با واکنش تندی روبه‌رو شد: جنبش کارگری یهودی یک اعتصاب ۲۴ ساعته به راه انداخت و گروه «پوئله صهیون» در کشورهای مختلف، همراه با اتحادیه‌های بزرگ یهودیان در آمریکا، با برگزاری تظاهرات گسترده اعتراض خود را نشان دادند.

چندی بعد، در اکتبر ۱۹۳۰، دولت بریتانیا بیانه‌ای تازه درباره سیاست‌هایش در فلسطین صادر کرد که به «کتاب سفید» معروف شد.

این تصمیم‌ها در ابتدا به ضرر صهیونیست‌ها هم بود، اما وقتی اعتراض‌های یهودیان شدت گرفت، دولت کارگر بریتانیا در فوریه ۱۹۳۱ با صدور نامه‌ای از مک‌دونالد پاسخ داد. در

این نامه دوباره حق کار، مهاجرت و اسکان یهودیان تأیید شد و حتی به کارفرمایان یهودی اجازه داده شد اگر بخواهند، به جای کارگران عرب، کارگران یهودی استخدام کنند؛ بدون اینکه به بیکاری اعراب توجهی شود، اتخاذ شد.

جنبش کارگری فلسطین به دولت کارگری بریتانیا اعتماد کرد، در حالی که دیگر احزاب صهیونیستی همچنان بدبین و مخالف باقی ماندند.

همان طور که در بخش قبلی گفته شد، ریشه‌ی رویکرد شوونیستی جنبش کارگری یهودی در فلسطین همین جا است. «هستردوت»، مهم‌ترین اتحادیه کارگری یهودیان در فلسطین، فقط کارگران یهودی را می‌پذیرفت (۸۰ درصد آن‌ها عضو این تشکل بودند). تازه وقتی نیاز شد سطح زندگی کارگران عرب بالا برود تا دستمزد بالای کارگران یهودی حفظ شود، با اکراه این اتحادیه به فکر سازماندهی عرب‌ها افتاد. با این حال، اتحادیه‌های نوپای عربی که با عنوان «اتحاد» شکل گرفته بودند، از نظر سازمانی کاملاً جدا باقی ماندند. تنها استثنا، اتحادیه رانندگان کامیون بود که در آن نمایندگان هر دو گروه عرب و یهودی حضور داشتند.

* * *

اعتصاب سراسری اعراب در فلسطین اکنون وارد چهارمین ماه خود شده است. جنگ چریکی ادامه دارد، با وجود فرمان اخیر که مجازات اعدام را برای هر کسی که در حمله‌ای دخیل باشد، در نظر گرفته شده است. هر روز کمین‌ها و حملاتی علیه قطارها و خودروها رخ می‌دهد و تخریب و آتش‌سوزی املاک یهودیان هم ادامه دارد.

اعتصاب عمومی اعراب در فلسطین اکنون وارد چهارمین ماه خود شده است. جنگ چریکی ادامه دارد و هر روز حملات به قطارها و خودروها و تخریب اموال یهودیان رخ می‌دهد. این وضعیت تاکنون نزدیک به نیم میلیون پوند به قدرتی که سرزمین تحت قیمومت را اداره می‌کند، هزینه داشته است.

این ناآرامی‌ها تاکنون هزینه‌ای نزدیک به نیم میلیون پوند استرلینگ بر دوش حکومت متصرف گذاشته است. این هزینه‌ها عمدتاً ناشی از هزینه‌های سنگین نگهداری نیروهای مسلح و همچنین کاهش درآمدهای بودجه‌ای، که نتیجه مقاومت مدنی و تحریم اقتصادی اعراب بوده است. اخیراً وزیر مستعمرات در مجلس عوام ارقام قربانیان را اعلام کرده است: ۴۰۰ مسلمان، ۲۰۰ یهودی و ۱۰۰ پلیس. تا کنون ۱۸۰۰ عرب و یهودی محاکمه شده‌اند که از این میان ۱۲۰۰ نفر، شامل ۳۰۰ یهودی، محکوم شده‌اند. همچنین حدود صد ملی‌گرای عرب به اردوگاه‌های کار اجباری تبعید شده‌اند.

چهار رهبر کمونیست (۲ یهودی و ۲ ارمنی) در بازداشت هستند و ۶۰ کمونیست دیگر تحت نظارت پلیس قرار دارند. این ارقام رسمی اعلام شده‌اند.

واضح است که سیاست امپریالیسم بریتانیا در فلسطین از سیاست‌های استعماری متداول در مدیریت مستعمرات تبعیت می‌کرد. این سیاست بر پایه بهره‌گیری از گروه‌های خاصی از جمعیت مستعمره استوار بود؛ با ایجاد اختلاف میان نژادها یا ادیان مختلف یا برانگیختن حسادت میان رهبران و طوایف، امپریالیسم توانست سلطه کامل خود را بر مردم مستعمره اعمال کند، بدون اینکه تفاوتی بین نژادها یا ادیان قائل شود.

اما اگر چنین تاکتیکی در مراکش و آفریقای مرکزی موفق بود، در فلسطین و سوریه جنبش ملی‌گرای عرب مقاومت بسیار منسجمی نشان می‌دهد. این جنبش به کشورهای کم و بیش مستقل اطراف خود مانند ترکیه، ایران، مصر، عراق و کشورهای عربی تکیه دارد و علاوه بر آن با کل جهان مسلمان که حدود ۳۰۰ میلیون نفر جمعیت دارد، ارتباط دارد.

با وجود برخی اختلاف‌ها میان کشورهای مسلمان و وجود سیاست‌های طرفدار بریتانیا در میان برخی از آنان، خطر اصلی برای امپریالیسم تشکیل یک بلوک شرقی تأثیر گذار است. این امر در صورتی ممکن است که تقویت حس ملی‌گرایی در بورژوازی بومی بتواند از بیداری قیام طبقاتی مردم مستعمره جلوگیری کند؛ قیامی که علیه بهره‌کشی اروپایی‌ها نیز شکل می‌گیرد. چنین بلوکی می‌تواند حول ترکیه شکل گیرد؛ کشوری که بار دیگر حقوق خود بر تنگه‌های داردانل را تأیید کرده و قادر است سیاست پان‌اسلامی خود را ادامه دهد.

فلسطین از اهمیت حیاتی برای امپریالیسم بریتانیا برخوردار است. صهیونیست‌ها اگر چه تصور می‌کردند می‌توانند فلسطین «یهودی» به دست آورند، اما در واقع تنها فلسطین «بریتانیایی» نصیبشان شد. اهمیت این سرزمین به دلایل متعدد بود، مسیرهای ترانزیتی فلسطین اروپا را به هند وصل می‌کنند و می‌توانند جایگزین مسیر دریایی سوئز شوند، مسیری که امنیت آن به تازگی با نفوذ امپریالیسم ایتالیا در اتیوپی تضعیف شده است. همچنین خط لوله از موصل تا بندر حیفای ادامه می‌یابد.

در نهایت، سیاست بریتانیا همواره باید جمعیت ۱۰۰ میلیون مسلمان امپراتوری خود را در نظر داشته باشد. تا کنون، امپریالیسم بریتانیا توانسته تهدید جنبش استقلال ملی عرب‌ها در

فلسطین را مهار کند. بریتانیا با حمایت از صهیونیسم، توده‌های یهودی را به مهاجرت به فلسطین تشویق می‌کند و این کار باعث اختلال در جنبش طبقاتی کشور مبدأ آن‌ها می‌شود و در نهایت، حمایت محکم از سیاست بریتانیا در خاور نزدیک را تضمین می‌کند.

تملک زمین‌ها با قیمت‌های ناچیز، پرولتاریای عرب را در شدیدترین فلاکت فرو برده و آن‌ها را به دامن ملی‌گرایان عرب، مالکان بزرگ و بورژوازی نوظهور سوق داده است. این گروه‌ها از این وضعیت استفاده کرده‌اند تا نارضایتی فلاحین و کارگران عرب را علیه کارگران یهود هدایت کنند، همان‌گونه که سرمایه‌داران صهیونیست نارضایتی کارگران یهود را علیه عرب‌ها هدایت کرده‌اند. از این تضاد میان یهودیان و عرب‌های استثمارشده، تنها امپریالیسم بریتانیا و طبقات برجسته یهود و عرب سود می‌برند و قدرشان افزایش می‌یابد.

در این شرایط، کمونیسم رسمی به عرب‌ها در مبارزه‌شان علیه صهیونیسم که به عنوان ابزاری برای امپریالیسم بریتانیا عمل می‌کند، کمک می‌کند.

در سال ۱۹۲۹، مطبوعات ملی‌گرای یهودی فهرستی «سیاه» منتشر کردند که در آن آژیتاتورهای کمونیست در کنار مفتی اعظم و برخی رهبران ملی‌گرای عرب آمده بودند. هم‌اکنون بسیاری از فعالان کمونیست بازداشت شده‌اند.

بعد از طرح شعار «عریزه کردن» حزب - حزبی که مانند حزب کمونیست سوریه و حتی مصر توسط گروهی از یهودیان روشنفکر تأسیس شده و به عنوان «اپورتونیست» مورد انتقاد قرار گرفته بود - جناح میانه‌رو امروز شعار «عربستان برای عرب‌ها» را مطرح کرده است.

این شعار نسخه‌ای از شعار «فدراسیون همه مردم عرب» است، شعاری ملی‌گرایانه که توسط زمین‌داران بزرگ (افندی‌ها) و روشنفکرانی حمایت‌شده توسط روحانیون مسلمان هدایت می‌شود و واکنش‌های عرب‌های استثمارشده را به نفع منافع خود مدیریت می‌کند.

برای انقلابیون واقعی، به‌طور طبیعی، مسئله‌ای به نام «مسئله فلسطین» وجود ندارد؛ تنها مبارزه همه استثمارشدگان خاور نزدیک، چه عرب و چه یهودی، اهمیت دارد که بخشی از مبارزه کلی استثمارشدگان جهان برای انقلاب کمونیستی است.

گاتو مامونه

صدای انترناسیونالیستی منتشر کرده است !

نسل کشی در غزه، محصول توحش
سازمان یافته سرمایه داری جهانی



صدای انترناسیونالیستی

علیه جنگ ارتجاعی
علیه توحش سرمایه داری
کارگران وطن ندارند!



تصویر پلا اسرائیل و تصویر پالین غزه

صدای انترناسیونالیستی

تمامی دولت‌ها
جنایتکاران جنگی هستند!



صدای انترناسیونالیستی

انتخاب سرنوشت‌ساز:
نه دموکراسی یا فاشیسم،
بلکه سوسیالیسم یا بربریت



صدای انترناسیونالیستی